

"فرصتی برای دمکراسی"

متن سخنرانی آقای مهندس سید محمود وحید میرزاده که قرار بود در چهاردهمین سالگرد مهندس بازرگان در حسینیه ارشاد به سخن رانده شود ، اما متوقف ماند و به صورت نوشته باقی ماند .

۸۷/۱۱/۱۷

سه دهه از انقلاب مردم ایران در بهمن ۵۷ که انقلاب اسلامی نامیده می شود ، می گذرد . انقلابی که بی تردید در سرنوشت تک تک آحاد مردم ایران تأثیرگذار بوده و در شکل دهی نوع زیست هر ایرانی تأثیر مستقیم داشته است . کارکرد مجموعه ایرانیان اعم از کارگزاران و حامیان رژیم سلطنتی و گروههای مخالف آن که بعداً عامل سرنوشتی آن شدند و همچنین کارکرد نیروهای انقلابی ، خواه آنان که در مصدر قدرت رفتند و یا آنکه دوباره در جایگاه مخالف قدرت نشستند با هر خط مشی و دیدگاهی در سرنوشت امروز ما ایرانیان ، تأثیرگذار بوده است .

مهندس بازرگان بی گمان یادآور دو خاطره مهم در تاریخ سیاسی ایران است . یکی وقوع انقلاب و از میان رفتن رژیم سلطنتی پهلوی و دیگری دوران دولت موقت انقلاب . در مورد اولی این پرسش اصلی مطرح است که چرا در ایران انقلاب شد ؟ آیا انقلاب بعنوان یک حادثه آنی و تصادفی رخ نمود و یا اینکه نتیجه کنش و واکنشهایی بود که طی دوره بیست و پنج سال در عرصه سیاسی و اجتماعی ایران از طرف رژیم سلطنتی پهلوی و گروههای مخالف بوقوع پیوست و به عبارتی نتیجه جبری چنان کنش ها و واکنشهایی بود .

از سوی دیگر جایگاه بازرگان بعنوان رئیس دولت موقت هم قابل بررسی است . زیرا این جایگاه تبلور عینی و واقعی دیدگاهها و تفکرات و روشهای سیاسی اوست . در اینجا این پرسش مطرح است که این جایگاه بازرگان در تاریخ سیاسی ایران چگونه جایگاهی است و در روند تاریخی ، این دوره واجد چه فرصت تاریخی است . با توجه به اینکه امروز سالگرد صدور حکم نخست وزیری مهندس بازرگان هم هست . طرح این موضوع شاید خالی از لطف خاطره گویی هم نباشد .

کودتای ۲۸ مرداد ، اقدامی علنی و موثر علیه پاکرفتن دموکراسی در ایران است ، و می توان آنرا زمینه ساز اولیه انقلاب تلقی کرد . شاه با کمک گرفتن از قوای بیگانه ، یگانه دولت ملی و دموکراتیک ایران را سرنگون و با اعدام وزیر خارجه آن دولت ، به صرف سخنرانی علیه رژیم استبداد پهلوی ، اولین جوانه های دموکراسی در ایران را لگد مال نمود .

به دنبال کودتای مرداد خونین ، نهضت ملی شدن صنعت نفت به شکست کشانیده شد . تأثیر این شکست بنحوی بود که سرفصل مبارزه و خط مشی سیاسی کلیه گروههای مخالف شاه اعم از ملی و مذهبی و چپ ، بدون استثنا برمبنای تحلیلی مشخص از رخداد کودتا و "چه باید کرد" های پس از آن استوار بود . تأثیر شگرف تعاقبات اجتماعی کودتا حتی به عرصه های هنر و ادبیات کشانیده شد و سایه آن بر اشعار و سرودهای دهه سی سنگینی انداخت .

سازمان سرکوبگر "ساواک" در مدت زمانی کوتاه ، پس از کودتا تشکیل شد . "ساواک" چنان روزگاری را بر مردم تحمیل نمود که حتی خواندن یک کتاب داستان توسط یک دانشجو ، مجازاتی معادل زندان و شکنجه داشت و یا بدلیل شعر یک ترانه ، خواننده آن دچار محرومیت از کار می شد ، تا چه رسد به مخالفت گروهها و

شخصیت های سیاسی همچون مرحوم آیت الله طالقانی که با دارا بودن نزدیک به هفتاد سال سن می بایست با تنی بیمار دوران زندان را سپری کند . به همین دلیل ساواک ، منفورترین سازمان دوران شاه به حساب می آمد . خط مشی ساواک در مواجهه با منتقدان و مخالفان سیاسی بر این اصل استوار بود که " اول آنها را بگیر بعد دلیل و مدرکش را پیدا کن " .

شاه با کنار گذاشتن دولت علی امینی امکان " اصلاحات از درون " را در رژیم پهلوی منتفی و عقیم کرد . پس از آن آخرین بازماندگان فعالان سیاسی که به صورت مسالمت آمیز فعالیت می کردند ، به جرم انتشار چند اطلاعیه و بیانیه سیاسی انتقادی به زندان رفتند . دستگیری اعضای نهضت آزادی ایران و صدور احکام زندان طویل المدت برای رهبران آن ، گوشه ای از این عملکرد سرکوب گرانه بود .

شاه ، در فرمانی که خود " انقلاب سفید " بر آن نهاد ، اقدام به اجرای برخی اصلاحات اجتماعی و اقتصادی نمود . او با این کار می خواست گوی سبقت را از رقبا برآید و خود را پیشتان اصلاحات معرفی کند . اما تجربه نشان داد که " اصلاحات از بالا بدون دموکراسی " ، درمانگر درد کهنه عقب ماندگی ایران نخواهد بود .

دنیای دو قطبی آن روزگار و تلاطمات ناشی از جنبش های مسلحانه جهانی به ویژه درکوبا و ویتنام و فلسطین و الجزایر ، گرایش عمومی حاکم بر روحيات و نگرش فعالان سیاسی و روشنفکران را به سمت دیدگاه های ضد سرمایه داری و ضد آمریکایی و جانبداری از گرایشات بلوک شرق و چپ جهانی ، سوق می داد . در این راستا با به بن بست کشاندن روش های مسالمت آمیز و غیر برانداز فعالیت سیاسی توسط رژیم شاه ، منجر به این شد که خط مشی و استراتژی مبارزه مسلحانه و براندازی رژیم به هر شکل ممکن ، در دستور کار فعالان سیاسی قرار گیرد و تلاش برای سرنگونی رژیم در اولین فرصت ممکن و با تمام قوا دنبال شود .

در اسفند سال ۵۳ انحلال کلیه احزاب ، که تمامی آنها در چارچوب وفاداری به نظام شاهنشاهی فعالیت داشتند اعلام گردید و " حزب رستاخیز " تاسیس شد . این حرکت رژیم نشانگر این نکته بود که رژیم های مستبد حتی تحمل " چند صدایی " گروه های وفادار به خود را نیز ندارند .

حامیان خارجی رژیم ، از اوضاع و احوال سیاسی ایران فهمیدند که ادامه دیکتاتوری ، در نهایت به آشوب و انقلاب در ایران منجر خواهد شد و احتمال غلتیدن ایران به دامن اتحاد شوروی و کمونیسم وجود دارد ، بنابراین " سیاست حقوق بشر " برای جلوگیری از وقوع حادثه ، در سرلوحه سیاست خارجی آمریکا با ایران قرار گرفت .

شاه در چنین شرایطی علیرغم داشتن قدرت سیاسی و نظامی و امنیتی زیاد ، بدلیل عدم اعتماد و مقبولیت مردمی ، فاقد حداقل های " اقتدار ملی " بود و در نتیجه هر امتیازی که می داد ، موجب تشویق و تشجیع افکار عمومی برای اخذ امتیازات سیاسی دیگر بود . برخورد غیر منعطف و سرکوبگرانه شاه ، علیرغم اینکه به زعم خود امکان جایگزینی نیروهای سیاسی را از بین برده بود ، اما به همان اندازه احتمال اصلاح ساختاری و بازسازی رژیم را نابود ساخته بود . در واقع خط مشی سرکوبگرانه شاه شمشیر دولبه ای بود که نه تنها منتقدان خود را ، بلکه خود وی را هم مستهلک می کرد .

تغییر هویدا بعنوان نخست وزیر مطیع و مادام العمر و جایگزینی " جمشید آموزگار " و به فاصله یکسال بعد از آن ، گماردن " جعفر شریف امامی " در مسند صدارت با شعار " آشتی ملی " نتوانست بحران روبه افزایش رژیم را کاهش دهد .

بازگشت به روش سرکوب با انتخاب "ارتشبد از هاری" و تشکیل دولت نظامی بر وخامت اوضاع افزود و در آخرین روزهای حیات رژیم پهلوی، دولت "شاپور بختیار" هم نتوانست از فروپاشی نظام استبدادی شاه جلوگیری نماید.

رژیم شاه چنان شرایط استبدادی و حکومت مطلقه فردی را بر کشور حاکم ساخت که تنها راه چاره و درمان درد استبداد، جز مسیر انقلاب و سرنگونی راهی باقی نماند. در نهایت سیل اعتراض مردم به شاهراه انقلاب منتهی گشت. شاهراهی که در برگیرنده تمام گرایش‌های سیاسی از چپ و راست و دینی و غیر دینی بود و در مراحل آخر، حتی جانبداران داخلی و خارجی رژیم استبدادی هم امکان دفاع از رژیم را نداشتند.

تجربه سرنگونی رژیم استبدادی پهلوی این آموزه مهم سیاسی را در بردارد که "تولید استبداد با هر انگیزه و نیتی، باز تولیدی جز سقوط و تلاشی در بر نخواهد داشت".

با توجه به نقش آمریکا در کودتای مرداد سی و دو و حضور غیر علنی نیروهای آمریکایی در ارکان حکومتی رژیم شاه، به جنبش ضد آمریکایی ایران، رنگ و بو و ماهیت ملی می‌افزود. ضمن اینکه گرایش ضد اجنبی که ریشه در برخی از نیروهای مذهبی و روحانی داشت عامل تکمیل‌کننده آن روحیه و فضا بود. هرچند در هنگامه پیروزی انقلاب الگوهای از پیش تعیین شده گروه‌های برانداز برای چگونگی سرنگونی رژیم شاه به واقعیت نپیوست اما بخش‌های قابل توجه آن از قبیل مسلح شدن توده‌ها و تشکیل دادگاه‌های انقلابی با ویژگی قاطعیت و سرعت عمل و بدون لحاظ نمودن قوانین متعدد آئین دادرسی، احکام متعدد اعدام، مصادره اموال، زندان، اخراج از ادارات، با رگه‌هایی از روحیه کینه‌جویی و حتی تسویه حساب‌های قومی و محلی در اقصاء نقاط ایران متداول گشت.

با سرنگونی شاه دهانها باز شد و افراد در جهت احراز هویت سیاسی خود در صحنه اجتماعی ظاهر شدند. اما بدلیل عدم تمرین دموکراسی و نداشتن تربیت سیاسی لازم برای رقابت سالم، این احراز هویت عمدتاً به نفی موجودیت رقیب می‌انجامید. در این میان ایراد اتهام‌های سیاسی و فردی بازارگرمی داشت. در آن هنگامه خصلت‌های فرصت طلبی و سوارشدن بر امواج ایجاد شده تحت لوای انقلابی‌گری و مکتب‌گرایی متداول شد.

گروه‌های فعال آن دوران در تحلیل‌های سیاسی خود به این نکته توجه نداشتند که برای از بین بردن استبداد، تنها طریق وصول به هدف، عبور از راه‌حل‌های قاطعانه و تند و خشن نیست بلکه از طریق استقرار نهادهای دموکراتیک و مستقل از قدرت حاکم و در پی گرفتن خط مشی مبتنی بر تحمل آرا و عقاید همدیگر، و خود را "حق مطلق" دانستن، میسر است.

فضای آرمان خواه و ایدئولوژیک آن دوران این امکان را به جوانان پر شور و پر احساس نمی‌داد تا درک روشنی از مواضع سیاسی مبتنی بر اصول دموکراسی بازرگان داشته باشند، لذا روش‌های مسالمت‌جو و تساهل‌گر او را با عنوان خط مشی ساز شکارانه و لیبرالی مطرود می‌دانستند.

ایدئولوژی یکی از پر رونق‌ترین واژه‌های بود که دوران قبل و سالهای اولیه پس از انقلاب به صورت عمومی مورد توجه و استفاده جریان‌های روشنفکری سیاسی قرار داشت. کارکرد هواداران ایدئولوژی و مکتب‌گرایان عبارت از نادیده گرفتن بخش‌هایی از شرایط و واقعیات اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی و سیاسی ایران و در نظر نگرفتن قواعد بین‌المللی بود. آنان اصول و روش‌هایی برای نیل به اهداف اجتماعی و سیاسی به جد توصیه می‌کردند که روح حاکم بر آن، داشتن روحیه‌ای مملو از شور و شجاعت و از سوئی نادیده گرفتن

روند کارشناسی و البته زود نتیجه گیری و مهمتر از همه مطلوب توده ها سخن گفتن و وعده بهشت زمینی به مردم دادن ، بود .

توزیع مجانی زمین ، مسکن ، نان ، آب و برق ، بیمه اجتماعی همگانی ، حمایت از جنبش های آزادیبخش ، برقراری دادگاههایی که بدون توجه به علم حقوق سریع صدور حکم و اجرای حکم نمایند . برخوردهایی سطحی و طبقاتی مثل اینکه سرمایه دار ، زمین دار ، کارخانه دار ، مقاطعه کار ، مالک بدون بررسی موردی همه در جبهه ناحق هستند و در طرف مقابل مستضعف و بی پول و بی زمین ، کارگر ، مستاجر دوباره بدون بررسی موردی همه در جبهه حق هستند . این نوع نگاه ، صرفاً در چهارچوب آمیزه ای از روماننسیسم انقلابی و آموزه های ایدئولوژیک قابل بررسی و فهم است . بخش قابل توجهی از موضع گیری ها و رویدادهای ابتدای انقلاب را می توان به راحتی در این چهارچوب طبقه بندی و ارزیابی کرد .

هیچگاه کسی در پی پاسخ به این پرسش نبود ، که منبع مالی برای توزیع رایگان رفاهیات اجتماعی از چه محلی تأمین می شود ، و حتی در صورت تأمین منبع مالی ، آیا این شیوه کار در نهایت به نوعی تن پروری و ناکارآمدی جامعه بدل خواهد شد ؟ . همچنین در پرتو حمایت های بی دریغ و بی حد و مرز از جنبش های آزادیبخش آیا در نهایت چیزی عاید کشور و یا خلق قهرمان و یا مستضعف خواهد شد ؟ و چه میزان هزینه باید به این کار اختصاص داد ؟ . البته کسی دنبال تراز هزینه و فایده از این روش و دیدگاه نبود ، زیرا جنبش های آزادیبخش همه در جبهه حق بودند و حمایت بی چون و چرای از آن در زیر مجموعه ایدئولوژی انقلابی ، قرار داشت و عدم اتخاذ چنین کاری نوعی کم آوردن در بازار سیاست بود که ایدئولوژی تراز و راهبرد آن محسوب می شد .

بخشی از روشنفکران که عمدتاً گروههای چپ و مارکسیستی بودند با مستمسک قراردادن مبارزه با **امپریالیسم** و سرمایه داری جهانی ، روش های برخورد دولت موقت ، با کشورهای دیگر را بشدت رد می کردند و از زدن انواع اتهام و افتراهای سیاسی هیچگونه ابایی نداشتند . آنان سیاست "ستیزه گری با دنیا" را پی گیری می کردند ، غافل از اینکه در دنیای امروزین نمی توان به صورت یک جزیره در آمد و پل ارتباطی با دیگر کشور ها ایجاد نکرد .

عمده ترین تحلیل گروههای روشنفکری چپ بر این مبنا قرارداشت تا با حمایت از جناحی از حاکمیت انقلاب که دارای قدرت و پایگاه و مقبولیت توده ای بود و از نظر فرهنگی در تضاد شدیدتری با سیستم سرمایه داری جهانی قرارداشت ، مقدمات حذف جریان لیبرال را مهیا ، تا پس از حذف این جریان با یکدست شدن حاکمیت و نفوذی که گروههای رادیکالتر جوان با اندیشه های سوسیالیستی داشتند ، زمینه میل به سمت جامعه سوسیالیستی مهیا شود . برای تحقق این موضوع دولت بازرگان به عنوان "جاده صاف کن **امپریالیسم**" ملقب شد و برداشتن آن در سر لوحه برنامه سیاسی گروه های سیاسی رادیکال قرار گرفت .

استنباط سیاسی این گروهها این بود که برای مسخ و شکست انقلاب ، امپریالیسم جهانی به سرکردگی آمریکا به جناح لیبرال که در رأس آن دولت موقت قرارداشت ، امید بسته است . بنابراین برای سد شدن راه نفوذ آمریکا می باید این جناح را از صحنه سیاسی ایران کنار گذاشت و به صورت جدی و ریشه ای کارکرد آن را در صحنه اجتماعی و اقتصادی بی اثر کرد . به زعم اینان حذف دولت موقت باعث عمیق شدن وجه ضد امپریالیستی انقلاب می شد و با تعمیق این وجه ، رهبری آن به گروههایی که صلاحیت رهبری مبارزات جدی ضد امپریالیستی را داشتند و دارای برنامه و تئوری مشخص سیاسی و اقتصادی بودند ، خواهد رسید و البته در انتهای این تحلیل ، حزب خود را واجد جایگزینی قدرت می دانستند .

تحت تأثیر چنین گفتمانی برخی از گروه‌های روشنفکری مسلمان با گرایش سوسیالیستی، در فضای شعارگونه آن دوران، در راستای چنین تحلیلی سخن می‌گفتند.

تحلیل بخش عمده‌ای از نیروهای روشنفکری این بود که با توجه به سرنگونی رژیم شاه، نوعی خلاء قدرت سیاسی در ایران بوجود آمده بنابر این تمام تلاشها در این راستا بود تا بتوانند به نوعی در پرکردن آن خلاء قدرت سهامدار باشند. برای دستیابی به چنین هدفی سهل‌ترین و کم‌خرج‌ترین راه این بود که ضعیف‌ترین گرایش درون حاکمیت پس از انقلاب، مورد تهاجم سیاسی و تبلیغاتی قرار گیرد و این ضعیف‌ترین حلقه، دولت بازرگان و جریان منتسب به آن بود. تلاشگران چنین تحلیلی با آگاهی از تضاد موجود بین طیف روحانی و طیف لیبرال درون حاکمیت، با این اقدام در جهت تألیف قلوب جناح مخالف لیبرالها بود تا در پر کردن خلاء ناشی از قدرت، سهمی به او واگذار شود. اما جناح مقابل بازرگان در حاکمیت هوشیارتر از آن بود که این موضوع را نفهمد.

تصرف سفارت آمریکا در تهران در تشدید این رویکرد سهم بسزایی داشت. انتشار برخی از مکاتبات داخلی سفارت آمریکا بدون بهره‌گیری از کار کارشناسی و اشراف به چگونگی کارکرد دولتمردان در ربط با سفارتخانه‌های خارجی، شرایط را بگونه‌ای رقم زد تا "روشنفکران ضد لیبرال" در ذهنیات خودساخته، مشعوف شوند.

عمده انتقاداتی که علیه بازرگان مطرح بود عبارت بود از:

۱- محاکمه سریع و صدور حکم اعدام و مصادره اموال وابستگان رژیم شاه، اولین چالش بازرگان با جناح تندرو و انقلابی بود. بازرگان معتقد بود دادگاه به صورت علنی و مطابق حقوق انسانی برگزار شود. او تمام تلاش خود را به خرج داد تا دایره متهمان را تنگ تر کند و بعد مدت کار دادگاه‌های انقلاب را محدود نماید و با اعلام عفو عمومی، فضای خشم و کینه جویی را کنترل کند، تا ضمن اینکه بی‌گناهی مجازات نشود، همچنین در افکار عمومی جهانی نیز چهره‌ای زشت از انقلاب نوپا تصویر نشود.

۲- یکی از انتقاداتی که در مورد روش مدیریت دستگاه اداری دولت از سوی مخالفان مطرح بود، عدم سپردن مسئولیت به جوانان انقلابی اما بی تجربه و همچنین عدم الغای روش انتصاب مدیران توسط رده بالاتر و جایگزینی روش انتخاب مدیر توسط زیر مجموعه خود بود. در این ربط، کوشش بازرگان در جهت اصلاح امور اداری و عدم توقف چرخ زندگی مردم بود. حرکت چرخ زندگی هم بدون دستگاه اداری کشور ممکن نیست. سیاست بازرگان در رابطه با دستگاه اداری بر این پایه استوار بود تا ضمن اصلاح دستگاه اداری به شیوه گام به گام، طوری عمل کند که فرآیند زندگی عادی دچار شوک و از هم گسیختگی نشود و تعادل روابط به یکباره بهم نخورد. بر این اساس با هرگونه اقدام تند و بدون کارشناسی که باعث از هم پاشیدگی نظم اداری کشور می شد مخالف بود و آنرا "ویرانگی انقلابی" می دانست. در صورتی که او معتقد به سازندگی انقلابی بود. او معتقد به حرکت از معلوم به مجهول بود و نمی خواست امکانات موجود را که معلوم و مشخص است به یکباره فدای آینده‌ای مجهول کند. او در این رابطه بسیار متعهدانه عمل کرد. گروه‌های سیاسی و روشنفکران سیاسی آن دوران به این نکته توجه نکردند و یا حتی نمی خواستند توجه کنند. مخالفت او با تغییر و جابجایی رده‌های میانی اداری از همین زاویه بود. در فضای ملت‌هپی که گروه‌های سیاسی در بوجود آوردن آن نقش موثری را ایفا می کردند، خواستار کل تغییرات اداری به شکلی که هر

رئیس اداره ای می باید توسط زیر مجموعه خود انتخاب شود و با انتصاب مدیر توسط مقام بالاتر مخالفت می کردند. اگر هر مدیری در سطح بالاتر نتواند مدیر پائین تر را خود انتصاب کند. عملاً اصل پاسخگوئی او مخدوش خواهد شد.

چگونه ممکن است مدیری پاسخگوی رده پائین تر از خود باشد اما اختیار آنرا نداشته باشد تا افراد زیر نظر خود را جابجا و یا تعویض نماید. متأسفانه در آن فضای ملتهب و احساسی این موضوع بدیهی، قابل فهم نبود. با همین دیدگاه بازرگان سعی زیادی داشت تا وزرا و مدیران سطح بالا را از افرادی انتخاب کند تا در دستگاه مربوطه دارای تجربه و سابقه مدیریتی باشند.

نگاهی به انتخاب وزراء چنین ادعایی را ثابت می کند: مرحوم علی اردلان وزیر اقتصاد از کارمندان سابقه دار وزارت اقتصاد، مرحوم دکتر کریم سنجابی وزیر خارجه با سابقه کار دیپلمات در دیوان لاهه در دوران دولت دکتر مصدق، ریاحی وزیر دفاع از نظامیان سابقه دار در دولت دکتر مصدق، مرحوم دکتر مبشری و بعد دکتر احمد صدر حاج سید جوادی وزیران دادگستری با سابقه طولانی خدمت در وزارت دادگستری، مهندس یوسف طاهری وزیر راه از کارشناسان سابقه دار وزارت راه، مرحوم دکتر کاظم سامی پزشک مورد احترام جامعه پزشکی برای وزارت بهداری، مهندس معین فر رئیس سازمان برنامه از کارشناسان با سابقه سازمان برنامه، مهندس کتیرائی وزیر مسکن از مهندسان و کارشناسان خوشنام بانک مسکن.

بازرگان قبول نداشت به صرف داشتن سابقه مبارزه مسلحانه و یا زندانی بودن و یا فعالیت سیاسی و یا شور انقلابی، اما نداشتن حداقل تجربه لازم برای مدیریت و کارشناسی، اداره امور کشور را به کسی بدهد، زیرا برای جریان زندگی روز مره مردم می باید، چرخ دستگاه اداری در حرکت باشد و بدیهی است برای این کار، نقش مدیریت با تجربه و آشنا به کار، حایز اهمیت است. در اینجا می بینیم که شعارهایی مثل تشکیل شوراهای پائین ترین سطوح در ادارات و ارتش تا چه اندازه ذهنی و غیر کارشناسی بود.

۳- نا آرامی های قومی در برخی از مناطق و تصرف پادگانهای نظامی و برخوردهای نظامی شاید مهمترین مشکل دولت موقت بود. تجربه های بعدی به خوبی نشان داد که این خط مشی، نه تنها مشکلی از مردم مناطق حل نکرد، بلکه متأسفانه دستاورد چنین خط مشی ای، جز تحمیل هزینه های سنگین انسانی و اقتصادی برای مردم مناطق چیزی در برداشت و نظامی و امنیتی شدن منطقه در **تکوین فضای بسته سیاسی** نقش به سزایی ایفا نمود. باید به این نکته تاریخی توجه کنیم که در فضای بسته سیاسی امکان دستیابی به حقوق اولیه شهروندی اعم از سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و قومی کم رنگ تر و حتی ناممکن می شود. استراتژی کسب قدرت سیاسی از مسیر لوله های اسلحه در این جا دستاوردی تهی داشت و علی رغم تمام آرمانخواهی های گروههای درگیر، متأسفانه پیشینه برخورد مسلحانه با دموکرات ترین دولت یک قرن اخیر ایران در کارنامه سیاسی آنان باقی ماند.

۴- ملاقات با **برژینسکی** مشاور امنیت ملی وقت امریکا در الجزایر از دیدگاه مخالفان، از گناهان نابخشودنی بازرگان بود. در این مورد توجه نمی شد که رژیم پیشین بالاترین رابطه سیاسی و اقتصادی را با امریکا داشته است و منافع ملی ایجاب نمی کند که با **قهری کودکانه**، انبوه قراردادهای بین دو کشور را بلا تکلیف گذاشت. یکی از محورهای این مذاکره حول مطالبات ۱۳ میلیارد دلاری ایران از امریکا برای خرید اسلحه و تحویل گرفتن اسلحه های خریداری شده از امریکا بود که پول آن قبلاً تماماً پرداخت شده بود. حمله عراق در

سال بعد و جنگ هشت ساله به خوبی نشان داد که این سلاح ها برای برهم نخوردن توازن قوای نظامی در مواجهه با تهدیدهای همسایگان بخصوص عراق الزامی بود. اما گروه های ضد امریکایی از درک این ضرورت برای حفظ امنیت ملی عاجز بودند .

۵- عدم دولتی کردن برخی از بنگاه های اقتصادی با نام ملی کردن یکی دیگر از ایرادهایی بود که به شدت به بازرگان وارد می شد . دیدگاه بازرگان در مورد دستگاه دولت بر این پایه بود تا حجم دولت را کوچک و یا از بزرگتر شدن دولت جلوگیری کند . طی مصاحبه ها و پیام ها و سخنرانی ها بارها بر این نکته تأکید کرد که باید دستگاه دولتی محدود شود و دولت "فعال مایشاء" کل امور نشود و قدرت و سیطره دولت در کلیه ارکان زندگی مردم کاهش یابد . بارها یادآور شد که کارهای مربوط به ملت به خود ملت واگذار شود و دولت نقش ارشاد و راه اندازی و احیاناً امدادهای اولیه و ضروری بعدی را داشته باشد .

امروز ، پس از گذشت سه دهه و از سر گذراندن تجربه وسیع شدن حوزه کارکردی دولت ، نتایج آن روشن و معلوم است . زیرا در کشوری که به طور ساختاری همواره دولت حرف اول و آخر را در حوزه های سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی می زند ، بزرگتر شدن آن قطعاً با منافع ملی و استقرار دموکراسی همخوانی نخواهد داشت .

در شرایط آن روزگار تب ملی کردن که در واقع "اسم رمز" دولتی کردن بود ، سراسر ادبیات گروه های سیاسی را در نور دیده بود . دولتی کردنی که بیمه ها و بانک ها و صنایع و بازرگانی و کارهای عمرانی و حتی مدارس خصوصی را در بر می گرفت .

موارد بالا بخش هایی از انتقادات و حملات علیه بازرگان بود . در حال حاضر بازرگان به رحمت خدا رفته است و رفتارهای گذشته بخشی از تاریخ است . اما آنچه باقی است و باقی خواهد ماند ایران است و آینده ایران . نسل امروز ما می باید در ارائه جمع بندی و ارزیابی گروه های تأثیر گذار در انقلاب ، برای جلوگیری از دوباره پیمودن راه خطا ، از خود همتی نشان دهد . شروع این ارزیابی پس از سی سال اگر دیر شروع شده باشد ، قطعاً زود شروع نشده است .

بی گمان ملت و جامعه ای در مسیر پویندگی و پیشرفت قرار می گیرد که بتواند با ارزیابی کارنامه خود در هر دوره ، تجربیات آن دوره را جمع بندی نماید و برای جلوگیری از تکرار و به هدر رفتن بخشی از عمر تاریخی یک ملت ، تجربه خود را به نسل بعدی و گروه های دیگر انتقال دهند . میزان انتقال این تجربیات ، پیشرفت و ترقی هر ملتی را رقم می زند . متأسفانه در فرهنگ سیاسی این مرزو بوم ، انجام چنین کاری ، عملی غیر معمول به حساب می آید و فعالان سیاسی برای انتقال جمع بندی اعمال خود به آیندگان ، با خست ویژه ای عمل می کنند .

رسم بر این است که قهرمانی ها و درستی کارها را به تفاخر ، در معرض آیندگان قرار دهیم . معمول اینست در جایی که بهر دلیل امکان تشویق و دست زدن برای اقدامات گذشته است داوطلبان چنین عرصه ای بسیارند ، اما هنگامی که آن شیوه ها مورد نقد قرار می گیرد کسی را یارای تحمل نقد گذشته خود نیست .

بدبختانه این کاستی ها مختص گروه های اپوزسیون و یا پوزسیون و خارج نشین یا داخل نشین و افراطی یا مصالحه گر نیست و یک اپیدمی فرهنگی سیاسی است و از عوامل اصلی عدم تبلور و نهادینه شدن تجربیات گذشتگان است .

ملتی روبه سوی ترقی و پیشرفت است که بر کوهی از تجربیاتی که در ملکه ذهن فعالان آن پدید آمده ، نشسته باشد . سرنوشت جوامع و ملل پیشرو ، نشان می دهد که این راه ، علیرغم سختی ، گذرگاه همیشگی

آنان است . هر چند در دیار ما استفاده از تجربیات بشری هنوز متداول نشده و عموماً با ترشروی و کراحت به آن نگاه می شود .

مهندس بازرگان یادآور فرازی است مهم در تاریخ سیاسی نیم قرن اخیر ایران برای گروهها و افرادی که دموکراسی را بعنوان راه چاره برای پیشرفت میهن خود می دانند و منافع ملی ایران را در سرلوحه هر برنامه سیاسی تلقی می کنند .

بازرگان فرصتی تاریخی برای استقرار دموکراسی در ایران بود . اما این فرصت تاریخی عمدتاً در مواجهه با دیدگاههایی که مکتب گرایی و ایدئولوژی را ، راه درمان مشکلات ایران می دانستند ، نتوانست موفقیت بدست آورد .

باید منصف بود و قبول کرد ، مبتکر و مروج برخورد ایدئولوژیک با بازرگان ، در آن دوران ، جناح روحانی رقیب فکری مهندس بازرگان نبود . این نوع نگاه به مسایل سیاسی و اجتماعی اول بار از سوی روشنفکران و دانشگاهیان سیاسی رادیکال و چپ ، تبلیغ و آموزش داده می شد . نوشته ها و کتابها و اعلام مواضع دوران انقلاب گویای این مطلب است .